

شایعه دیگری هم درباره تغییر تیم محافظان آقای هاشمی مطرح شد...

درصد بالایی از محافظان قدیمی بودند، به هیچ وجه به محافظان مان شک نداریم؛ اما به بابا نزدیک تر بودند و انگار بچه های واقعی بابا همین ها بودند؛ در خطر و سفر و حذر و خوشی و ناخوشی اینها بیشتر از ما همراه بابا بودند؛ البته خیلی پیش تر تک و توک از محافظان عوض شده بودند که آنها هم آن روز در فاصله نزدیک نبودند؛ موردی برای شک به آنها هم نیست.

حضور مردم در قایق ابتدایی انتشار خبر بود در حسینیته جماران و مراسم تشییع، بسیار گسترده بود. برای شما این حضور قابل پیش بینی بود؟ بخصوص بعد از سیل تخریب ها، تهمت ها و دروغ هایی که در یک دهه گذشته متوجه آقای هاشمی شده بود؟

مردم با حضور گسترده خود نشان دادند چیزهایی که شنیده اند را باور نکرده اند. مردم قبل از ماجلوی بیمارستان جمع شدند؛ کثرت جمعیت هم آنجا هم در مراسم بعدی نشان از دغدغه و غصه مردم بود. حضور مردم جلوی بیمارستان و در جماران ترا فیک شهر را به هم ریخته بود. تا چند روز مقابل جماران همین وضعیت بود. هنوز هم که هنوز است، مردم عادی، دانشجویان، تشکل های سیاسی، گروه ها و انجمن ها از تهران و شهرستان ها... دسته دسته برای تسلیت به



خانه می آیند. این حضور مردم هم در نوع خود شوک عجیب و تحسین برانگیز بود که ایشان چه جایگاهی در بین مردم داشت و ما هم نمی دانستیم. به نظر من حضور مردم، نتیجه این همه سال کار برای مردم، بودن کنار مردم و اعتماد به مردم و همچنین صداقت آقای هاشمی بود؛ بخصوص از ۸۸ به بعد خیلی چیزها رو شد؛ همه فهمیدند آقای هاشمی و خانواده اش پاک

پاک است و شایعات صحت ندارد. مردم سنگ تمام گذاشتند و هیچ گونه نمی شود از این همه محبت و وفاداری تشکر کرد؛ کسانی که در جماران و بعد از آن برای تسلیت می آمدند، ناراحت بودند؛ غصه دار بودند، داغدار بودند، می گفتند تا ته وجودشان سوخته است، نگران آینده بودند، فضا به شکلی بود که ما هم به مردم تسلیت می گفتیم؛ چون داغ عمومی بود؛ نمی توان گفت فقط مای پدر شدید، همه بی پدر شدند. گسترده و نحوه حضور مردم، بعدی دیگر از شخصیت بابا را به ما نشان داد که هیچ وقت تصورش را نمی کردیم. بزرگی بابا را این گونه بیشتر درک کردیم. حتی کسانی که با بابا زاویه داشتند و بعضی تریبون ها علیه بابا صحبت می کردند، مراسم گرفتند. از همه بهتر حضور مردم بود. مردم مثل همیشه از همه جلوتر بودند. علاوه بر حضور گسترده مردم در تهران در برنامه های مختلف، مراسمی که در شهرستان ها، روستاها و مراکز استانی گرفته می شد، عجیب بود و در هر جا چندین بار و برای چه چیزها، تاکنون در تاریخ ایران چنین حضور مردمی و خودجوش وجود نداشته است، برای هیچ کس. آن هم چهار دهه پس از انقلاب و در زمانی که زوایا با شرایط موجود بسیار زیاد است و آن هم با حضور اکثریت جوان ها، دخترها و پسرهای جوانی که در ظاهر به نظر می رسد که باید از انقلاب فاصله داشته باشند. حالا اگر در میان این وقایع و این عظمت و بزرگی ایشان، کسی کوچکی کرد و کوچک بودن خود را نشان داد، از بزرگی بابا نه تنها چیزی نمی شد بلکه این کوچکی، عظمت او را بیشتر نشان داد. من معتقدم رفتن آقای هاشمی هم مثل هر کار و بخصوص مانند رده صلاحیتش، درس و مایه خیر می شود. آقای هاشمی همه زندگی اش را وقف مردم کرد و اگر چه برخی ها در بعضی ادوار متوجه نبودند، اما بالاخره متوجه شدند. ما دیدیم حتی کسانی که موافق ایشان نبودند و حتی فراتر از منتقد بودند، لب به تکریم گشودند. در این ایام مراجعان زیادی داریم که می پرسند آقای هاشمی ما را احلال می کند؟

جواب شما چیست؟ ایشان همه را احلال می کرد و بارها نیز گفته بود که هیچ رنجشی از

کسی ندارد، ایشان بزرگی داشت. خیلی ها همان موقع به اومی گفتند یا پیغام می دادند ما فریب خورديم؛ ما را احلال کنید.

ساعتی بعد از فوت آقای هاشمی اعلام شد ایشان در مشهد دفن خواهند شد؛ بعد موضوع دفن در قم پیش آمد و در نهایت در حرم امام (ره) دفن شدند. چرا امداد مکان دفن تغییر می کرد؟

نمی دانم مشهد به چه دلیلی مطرح شد؛ ما بحث مشهد را نداشتیم. برای دفن در قم هم پیشنهادی مطرح شد که موافق نبودیم. شب اول که صحبت کردیم، من خودم با بهشت زهرا موافق بودم و بقیه مایل بودند در مرقد دفن شود. نظر اکثریت مرقد بود و همان جادفن شدند. بابا نیز هیچ جایی را برای خود مشخص نکرده بود.

روز تشییع از حرم جمعیت به حدی بود که خیلی ها به نماز نرسیدند؛ شامه مراسم رسیدید؟ چگونه آمدید؟

روز تشییع برای دسترسی راحت تر دوستان و آشنایان دو اتوبوس در نظر گرفته شد و من با اتوبوسی آمدم که عمدتاً اعضای فامیل در آن بودند. خیابان ها هم نسبتاً خلوت بود و ما با اسکور ت رفتیم. با خود فکرمی کردم با این همه محدودیت های ترافیکی اعلام شده، مردمی که علاقه مند به حضور در مراسم هستند، چگونه خود را به دانشگاه تهران می رسانند؟ با بدبینی مسیر را طی کردم و نگران بودم این اقدام ها مانع حضور مردم در مراسم شود؛ یک باره در حوالی دانشگاه تهران با جمعیت عظیم و متراکم مواجه شدم. از آنجا دیگر سرعت اتوبوس ما کمتر شد و کم کم بین جمعیت متوقف شد.

با مردم رویه رو نشدید؟ چرا؛ بعد از دقایقی مردم دور اتوبوس متوجه حضورم

در اتوبوس شدند و با شعار «فائزه؛ فائزه؛ تسلیت» ابراز همدردی کردند. من هم برای قدردانی دست تکان می دادم. مدت زیادی این ابراز احساسات و شعارها ادامه یافت. مامان در ماشین دیگری پشت ما بود. برای رفتن به داخل دانشگاه، شرکت در نماز و همراهی با مامان پیاده شدید. اما جمعیت به حدی زیاد و در

هم فشرده بود که امکان حرکت نداشتیم و نتوانستیم داخل دانشگاه برویم. در نهایت به زحمت به فضای بین ماشین های صدا و سیما که جلوی در اصلی مستقر شده بودند، رسیدیم. مامان به دلیل کمردرد داخل یکی از ماشین های صدا و سیما نشست. بسیاری از مقامات و نمایندگان مجلس هم مثل ما موفق به حضور در دانشگاه نشده و در کنار ما بودند. در دیگری هم بود که مردم جلویش تجمع نکرده بودند و محافظان سعی کردند از همان در مامان را به نماز برسانند اما در قفل بود و محافظان هر قدر بی سیم هم زدند تا در را باز کنند، بی فایده بود. بنابراین همه ما پشت در مانده بودیم و از تلویزیون که در ماشین بود، مراسم را تماشا کردیم. بعد از اقامه نماز که تابوت را آوردند، فکر کردم لااقل با مردم تابوت را همراهی کنم. من به همراه شماری از بستگان و محافظان بودیم اما به قدری فشار جمعیت زیاد بود که اصلاً مکان حرکت نبود. مردم هم با دیدن تابوت به جوش و خروش آمده بودند و صحنه عجیبی بود. چند قدم رفتیم و وقتی دیدیم امکان حرکت نیست، به داخل ماشین برگشتیم. وقتی کمی از بار جمعیت کاسته شد، از مسیر دیگری به سمت مرقد رفتیم.

بحث ممنوعیت حضور رئیس دولت اصلاحات در مراسم، چطور مطرح شد؟

اتوبوس پنجره نداشت، فقط بالای آن یک شیشه افقی کوچکی بود که اقوام در اتوبوس، آن را باز کردند. مردم می خواستند صحبت کنند و اشاره می کردند که به آنجا بروم من هم رفتم. یکی از جمعیت پرسید چرا آقای خاتمی نیامد؟ فقط با حرکات لب و بدون صدا پاسخ دادم که نگذاشتند بیاید. در کمال تعجب شب بی بی سی از قول من این مطلب را اعلام کرد؛ شهروند خیرنگار یعنی همین.

شایعه شده بود نماز مجزایی از طرف آقای صانعی خوانده شد؟

نه ایشان به محض ورود به محل قبر، حال شان بد شد. تاجایی که می دانم، قرار هم نبود نماز دوباره ای خوانده شود.

بعد از فوت آقای هاشمی، در یک کانال تلگرامی شایعاتی

درباره اختلاف جدی بین شما و آقای محسن هاشمی مطرح کرده و به نقل از برادر تان نوشته که خطاب به شما گفته زمانی که بابا زنده بود، به خاطر حواشی تو همیشه ضربه خور و در این زمینه به مصادیقی هم اشاره کرده است.

چنین چیزی نیست؛ در خانواده ما چه در زمان حیات بابا و چه بعد از فوت ایشان تحکم وجود نداشته است. بابا هیچ گاه تحمیلی نداشت که همان طور که من فکرمی کنم، فکر کنید. ما محدودیتی نداشتیم. به خاطر دارم ۲ خرداد سال ۷۶ من از آقای خاتمی حمایت کردم و فاطمی از آقای ناطق نوری؛ مشکلی هم نداشتیم و هر یک از ما افکار و عقاید خود را داشته و داریم؛ این تفاوت ها در خانواده ما همیشه بوده است. بابا هم اعتراضی نمی کرد. آقای هاشمی همانگونه که اعتقاد به آزاد اندیشی در جامعه داشت در خانه هم همین گونه عمل می کرد. البته در کلیات با ایشان مشورت می کردم. در مواقع خیلی خاص و استثنایی می گفت این کار را انجام دهید یا انجام ندهید. ما هم بچه های ناخلفی نبودیم که کار خلافی انجام داده باشیم. من هر جا اظهار نظری داشته ام، از بابا یا خانواده که مایه نگذاشته ام که بخواد تکذیب شود. نظر خودم بود و در آینده نیز سخنگوی خود خواهم بود و نه کس دیگر، بنابراین عملی برای اختلاف نمی توان ایجاد شود.

خانواده ای با این اختلاف سلیقه، با ارتحال آقای هاشمی از نظر فکری و سیاسی با هم نزدیک ترمی شوند؟ به عبارت واضح تر در آینده خانواده آقای هاشمی را به عنوان یک مرکز تأثیر گذار در سیاست یا حرکت های مردمی شاهد خواهیم بود؟

ما الان هم به هم نزدیک هستیم. از سال ۸۴ به بعد و انتخابات ریاست جمهوری از نظر فکری به هم نزدیک تر شدیم. البته پیش از آن هم نمی توان گفت که اختلافی بود. ما هیچ گاه جدا نبودیم. بعد از ۸۸ این نزدیکی بیشتر شد و این روند از این پس هم تداوم خواهد داشت. فکرمی کنم ما از معدود خانواده های سیاسی هستیم که اینقدر پشت هم هستیم. برای آینده نیز نمی دانم چه اتفاقی بیفتد.

گفتید با آقای هاشمی در کلیات مشورت می کردید؛ ایشان هم با اعضای خانواده مشورت می کردند؟ مثلاً سال ۹۲ اعلام کردید آقای هاشمی در انتخابات ثبت نام نمی کند، اما ایشان ثبت نام کردند؟

ایشان این موضوع را مطرح کرده و همه مخالفت کردیم. البته یادم نمی آید که ما چیزی از طرف ایشان اعلام کرده باشیم. اینها حرف های داخلی بود. روز ثبت نام هم به مامان گفته بود که ثبت نام نخواهم کرد. چون مامان هم خیلی مخالف بود.

دغدغه خانم مرعشی چه بود؟ خاطر من نیست. همه مخالف بودیم. بابا همه از جمله مامان را مطمئن کرده بود که ثبت نام نخواهد کرد.

چطور از ثبت نام مطلع شدید؟ از طریق دیگران، قبل از رفتن ایشان به وزارت کشور، مرتب تلفن داشتیم که آیامی روند؟ بعد از رفتن ایشان به وزارت کشور باز تلفن داشتیم که آمد.

بعد از ثبت نام و قبل از اعلام نتیجه بررسی صلاحیت ها، موضوع رد صلاحیت مطرح بود؟

نه جدی بود و نه باور کردنی؛ قانون اساسی هم شرط سنی نداشت. شورای نگهبان علت رد صلاحیت را به آقای هاشمی اعلام کرد؟

تاجایی که می دانم خیر. همه همان خبری بود که در رسانه ها مطرح شده بود. البته اخبار معتبری از منابع موقت داشتیم که آقای مصلحی با گروهی به شورای نگهبان رفته و از رأی بالای ایشان ابراز نگرانی کرده بودند و تأکید بر رد صلاحیت داشتند.

شما هم خاطرات روزانه را یادداشت می کنید. روز ۱۹ دی ارتحال آقای هاشمی در دفتر خاطرات تان چه مطلبی نوشتید؟

همه اش سوز و داغ است...

اخیراً شایعه شده قصد مهاجرت دارید؟ خیر. برنامه سفر هم ندارم، چه برسد به اینکه بخوام مهاجرت کنم.

شایعه شده می خواهید مقیم لندن، کانادا... شوید.

کاملادروغ است و نمی دانم منبع این شایعات چیست. فراموش نکنیم که شایعات، بی دلیل ایجاد نمی شود، این شایعات و شایعات دیگر را می سازند تا در بزنگاهی از آنها بهره برداری کنند، همین طور که برای بابا نیز همین کار را کردند.

آقای کرباسچی گفت پیشنهاد شده است منزل آقای هاشمی به موزه تبدیل شود.

این پیشنهاد را فاطمی و محسن با آقای روحانی در میان گذاشتند و از این موضوع استقبال شده است.

خانم مرعشی از آنجا نقل مکان می کنند؟ منزل برای دولت است و بابا اجاره پرداخت می کرد. مامان خودش باید تصمیم بگیرد.